

قلب بیمار و راه کارهای درمان آن*

استاد محمدتقی مصباح

چکیده

امام سجاده علیه السلام در مناجات شاکین، از قلب معیوبِ دچار قساوت به درگاه الهی شکایت می‌کند. مراد از قلب، روح و نفس انسانی است. قلب زمانی که بر محور فطرت الهی باشد، «قلب سلیم» و آن‌گاه که دچار زنگار گردد، «قلب بیمار» می‌گردد.

آلودگی به گناه، هوای نفس و پیروی از وسوسه‌های شیطانی، زنگارزدگی و مهرزدگی از جمله عوامل مهم قساوت قلب انسان است. رقت و نرمی دل، حالت ترس و خوف، تسلیم در برابر خدا، اطمینان و محبت قلبی، از جمله نشانه‌های سلامت قلب است. برای توبه و بازگشت به سوی معبود و پالایش روح و نفس و زنگارزدایی از قلب، دوری از گناه به همراه استمداد از خدا و تلاش به صورت هم‌زمان امری ضروری است.

کلیدواژه‌ها: قلب، قلب سلیم، قلب بیمار، گناه، زنگار قلب.

ویژگی‌های قلب بیمار از نظر امام سجاده علیه السلام

در ادامه مناجات شکایت‌کنندگان، امام سجاده علیه السلام از قلب معیوبی که از هدایت فطری تهی گشته و دچار قساوت گردیده است، شکایت می‌کند و می‌فرماید: «إلهی، إلیک أشکو قلبا قاسیا مع الوسواس متقلبا وبالزین والطبع متلبسا»؛ خدایا، به تو شکایت می‌کنم از دلی سخت که با وسوسه دگرگون گردیده و با زنگار ظلمت و تاریکی و مهربی توفیقی پیچیده شده است.

منظور از قلب در قرآن و روایات و از جمله در این مناجات و نیز در ادبیات عمومی و اخلاق، عضو صنوبری شکل درون سینه که در دانش پزشکی قلب نامیده می‌شود نیست، بلکه منظور از آن، همان روح و نفس انسانی است از آن نظر که دارای ادراکات، عواطف و احساسات می‌باشد. قرآن قلب سالم و قلبی را که از مدار فطرت خارج نگشته و در مقابل حق انعطاف‌پذیر است، قلب سلیم می‌نامد. در مقابل، برخی از قلب‌ها را «قاسیه»، «ناپاک»، «بیمار» و «مهرخورده» می‌خواند و نیز برخی قلب‌ها را به «رین» و زنگارگرفتگی توصیف می‌کند.

۱. قساوت، آلوده گشتن قلب

«قساوت» به معنای خشونت، سختی و نفوذناپذیری است. از این‌رو، سنگ‌های خشن و سخت را «قاسی» می‌نامند. بر این اساس، به دل‌های خالی از محبت، مهر و احساسات پاک و نیز تهی از ادراکات سالم، که در برابر نور حق و هدایت انعطاف‌ناپذیرند و نرم و تسلیم نمی‌گردند و نور هدایت در آنها نفوذ نمی‌کند، «قلب‌های قاسیه» یا قساوت‌مند گفته می‌شود. در فارسی از آنها به «سنگ‌دل» تعبیر می‌گردد.

یکی از عوامل قساوت قلب جهل و غفلت است.

از این‌رو، قرآن مردم را به سیر در آفاق و مطالعه تاریخ و عبرت از امت‌های پیشین فرامی‌خواند تا بدین وسیله زمینه تعقل و درک بهتر در آنها فراهم آید. قرآن می‌فرماید: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ (حج: ۴۶)؛ آیا در زمین به گردش و تماشا نرفتند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن [به هشجاری پند را] دریابند یا گوش‌هایی که با آن [اندرز را] بشنوند؟

در آیه دیگر، خداوند درباره کسانی که دل دارند، اما به تفقه و تعقل نمی‌پردازند و قلب و دل را از کارکرد اصلی‌اش که تعقل و تفکر و دریافت معارف اصیل و حقایق است محروم می‌سازند، می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ لَهُمْ أَضْلٌ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)؛ و هر آینه بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ بیافریدیم [سرانجامشان به دوزخ می‌رسد، زیرا] دل‌هایی دارند که به آن [حق را] در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که به آن [حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که به آن [حق را] نمی‌شنوند. اینان بسان چارپایان‌اند، بلکه گمراه‌ترند؛ آنان همان غافلان‌اند.

همچنین خداوند درباره دل‌های بیمار و آفت‌زده و عامل بیماری دل می‌فرماید:

۱. ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ (بقره: ۱۰)؛ در دل‌هاشان بیماری هست، پس خدا بیماری آنان را بیفزود و به سزای آنکه دروغ می‌گفتند عذابی دردناک دارند.

۲. ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَسُدُّونَ بُعْدَ اللَّهِ لَكُمْ إِنِّي لَأَظُنُّكُمْ كَافِرًا أَوْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۷۵)؛ و آن‌گاه که موسی به قومش فرمود: ای قوم من! چرا چهره‌های خود را در برابر خدا می‌سازید؟ من شما را کافر می‌دانم یا نمی‌دانید.

قلب را می‌پوشاند؛ در این صورت، چنین قلبی هیچ‌گاه به سوی خوبی بر نمی‌گردد و این است منظور خدای متعال که در قرآن فرمود: «بلکه زنگار کردارشان تمام قلبشان را پوشانده است.»

۲. دگرگونی قلب با وسوسه شیطان

از نظر قرآن، انسان موجودی است که همواره در حال تغییر و تحول است. قلب را به جهت دگرگونی و زیرو و شدنش «قلب» می‌نامند. هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی، دو عامل اساسی این انقلاب و تغییر و تحول قلب می‌باشند. وسوسه‌ها، القائات شیطانی و شبهه‌هایی که به ذهن راه می‌یابند، موجب زوال اطمینان و اعتقاد راسخ در قلب و تزلزل و شک و ناستواری دل می‌گردند. در این صورت دل به چیزی ایمان نمی‌آورد و در حال تردید و عدم اعتقاد و قطع باقی می‌ماند.

۳. زنگار زدگی قلب

از جمله حالات قلب، که حضرت بدان اشاره دارند و بر اثر گناه به وجود می‌آید، حالت «رین» و زنگارگرفتگی قلب است. «رین» در اصل به معنای زنگاری است که روی آینه، فلزات و اشیای قیمتی می‌نشیند. به تعبیر بعضی، قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا روی آهن و مانند آن ظاهر می‌شود. در فارسی به آن «زنگ» یا «زنگار» می‌گویند. یکی از خواص فلز این است که می‌تواند صیقلی باشد و وقتی زنگار بر روی آن بنشیند، فلز حالت طبیعی و صیقلی خود را از دست می‌دهد. زنگار مانع جلا و شفافیت فلز می‌گردد. همچنین وقتی آینه زنگار بگیرد، هر قدر آن را تمیز کنند و بسایند، زنگار برطرف نمی‌شود و آینه شفاف نمی‌گردد و نمی‌توان در آن چیزی را دید. دل

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۵﴾ (صف: ۵)؛ و [یاد کنید] آن‌گاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم، چرا مرا می‌آزاید و حال آنکه می‌دانید که من فرستاده خدا به سوی شمایم؟ پس چون [از حق] بگشتند و کجروی کردند، خدا هم دل‌هاشان را بگردانید و کج ساخت و خدا مردم بدکار نافرمان را راه ننماید.

چنان‌که در دو آیه مذکور آمده، گاهی بر انحراف دل از فطرت و حق «مرض» اطلاق می‌گردد و گاهی بر آن «زیغ» اطلاق می‌شود. وقتی «زیغ» و انحراف دل شدت یافت، انسان از درک حقایق و تشخیص راه صحیح و منطق درست محروم می‌گردد. وقتی کسی به این مرحله از انحراف رسید، گفته می‌شود که دلش مرده است؛ چه اینکه در این حالت خواص و آثار مطلوب خویش را از دست می‌دهد.

بایسته گفتن است که دل انسان در آغاز از صفا و نورانیت و فطرت پاکی برخوردار است و فوراً از انجام گناه متأثر و پشیمان می‌شود. ولی اگر گناه ادامه یابد، انسان به مرحله‌ای از انحطاط می‌رسد که نه تنها از خطاکاری و انجام گناه نادم و پشیمان نمی‌گردد، بلکه راضی و خشنود نیز می‌شود. امام باقر (علیه السلام) در این باره فرمودند: «ما من عبد مؤمن إلاّ وفي قلبه نكتة بيضاء فإن أذنب وثنى خرج من تلك النكتة سواد فإن تمادى فى الذنوب اتسع ذلك السواد حتى يغطي البياض فإذا غطى البياض لم يرجع صاحبه إلى خير أبداً و هو قول الله ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (مطففين: ۱۴)؛^(۱) در قلب هر بنده مؤمن یک نقطه سفید وجود دارد، پس اگر مرتکب گناه شد و آن را تکرار کرد، یک نقطه سیاه در آن پیدا خواهد شد. اگر همچنان به گناه خویش ادامه داد، نقطه سیاه به تدریج توسعه می‌یابد به حدی که به کلی سفیدی

انسان نیز بر اثر گناه صفا و شفافیت خود را از دست می‌دهد. گناهان چنان زنگاری بر دل می‌نشانند که به آسانی برطرف نمی‌شوند و در نتیجه، حقایق و دریافت‌های ارزشمند و اصیل فطری در آن دل منعکس نمی‌گردد.

۴. مهرزدگی قلب

یکی از حالات دل، که در فراز مزبور از مناجات شکایت‌کنندگان بدان اشاره شده، حالت «طبع» است که گاهی در قرآن از آن به «ختم» تعبیر شده است. مراد از طبع و مهر زدن به قلب آن است که شخص حاضر به پذیرش حق نگردد و زیر بار آن نرود. در مقابل انسان فطری و سالم، که شرایط ایمان در او فراهم است و در برابر دلایل متقن و حقایق تسلیم می‌گردد، قابلیت ایمان از کسی که مهر بر دلش نهاده‌اند محو می‌گردد. در نتیجه، او از پذیرش حق سر باز می‌زند، هرچند او را به راه هدایت و کمال دعوت کنند. حتی سخن پیامبران الهی نیز در وی اثر نمی‌گذارد. از این رو، خداوند درباره کفرپیشگان، که بر دل‌هایشان مهر نهاده شده، فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۷)؛ کسانی که کافر شدند برایشان یکسان است که آنان را بیم دهی و یا بیم ندهی، ایمان نمی‌آورند. خداوند بر دل‌هاشان و بر گوش‌هاشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذابی است بزرگ.

در پاره‌ای از آیات قرآن علت مهرزدن بر قلب کفر، تجاوز، ستمکاری و غفلت معرفی شده است: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ

اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ (غافر: ۳۵)؛ آنان که درباره آیات خدا بی‌آنکه حاجتی برای آنان آمده باشد ستیزه و جدل می‌کنند، [این] در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند سخت دشمن داشته و مورد خشم است، و این‌گونه خدای بر دل هر گردنکش خودکامه مهر می‌نهد.

در آیه دیگری علت مهر نهادن بر دل هواپرستی معرفی شده است: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَفَىٰ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةٌ فَمَنْ يُهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه: ۲۳)؛ آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود گرفته است و خدا از روی دانش گمراهش کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر چشمش پرده افکند؟ پس کیست که او را پس از [فرو گذاشتن] خدا راه نماید؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ در آیه شریفه کسانی مورد مذمت قرار گرفته‌اند که به خدا و احکام او علم دارند؛ در عین حال، از تبعیت از خدا و انجام فرامین و دستورات او سر باز می‌زنند و در پی بسندگی هوای نفس به انجام خواسته‌های دل خود می‌پردازند. آنان چون به لوازم علم خود به اینکه معبودی جز خدا نیست عمل نمی‌کنند و درصدد انجام خواسته‌های دل و پیروی از هواهای نفسانی خود برمی‌آیند، گمراه می‌گردند. خداوند چنان بر دل، گوش و چشمشان مهرزده، پرده و حجاب می‌افکند که نتوانند حقایق را درک کنند.

حالات فطری و طبیعی قلب در قرآن

چنان‌که از قرآن استفاده می‌شود، از خواص و حالات فطری قلب وجود احساسات و عواطف در قلب و از جمله رقت و نرمی دل است. در این راستا، خداوند درباره

این‌رو، خداوند ترس از خویش را از ویژگی‌ها و حالات ثابت مؤمنان به خویش برمی‌شمارد و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال: ۲)؛ جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هاشان ترسان گردد [از عقوبت و یا عظمت او] و بر چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل کنند.

در برابر دو حالت مزبور، قساوت و سخت‌دلی قرار دارد. وقتی قساوت بر دل انسان سیطره یابد انسان از خدا نمی‌ترسد و از گناه، قیامت و عذاب‌های اخروی بیمی به خود راه نمی‌دهد. وقتی آیات عذاب الهی برای او ذکر می‌گردد، او گرچه آنها را قبول دارد و دروغ نمی‌پندارد، اما به جهت قساوت قلب انفعال و تغییری در او پدید نمی‌یابد و دل او چونان سنگ سخت و تأثیرناپذیر و انعطاف‌ناپذیر است. چنان‌که قرآن درباره بنی‌اسرائیل می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره: ۷۴)؛ پس از آن دل‌هاتان سخت شد همچون سنگ یا سخت‌تر و همانا از برخی سنگ‌ها جوی‌ها روان شود و برخی از آنها بشکافد و آب از آن بیرون آید، و برخی از آنها از بیم خدا [از کوه] فرو ریزد، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

از جمله حالات و خواص طبیعی و فطری قلب، تسلیم در برابر دلیل و حجت قطعی و اطمینان و یقین بدان است. کسانی که قلبشان سالم است و از آفات اجتماعی و اخلاقی و وسوسه‌های شیطنی پاک است، در برابر دلایل قطعی و محکم خیلی زود تسلیم می‌شوند و

قلب رئوف و مهربان و مملو از عواطف و احساسات پاک رسول خدا ﷺ، که خیل بی‌شمار انسان‌های پاک و تشنه محبت و رحمت الهی را جذب وجود آن حضرت کرده، می‌فرماید: ﴿فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...﴾ (آل‌عمران: ۱۵۹)؛ [ای پیامبر]، به مهر و بخشایش از خداست که برای ایشان نرم شدی و اگر درشتخوی سخت‌دل بودی از گرد تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برای ایشان آمرزش بخواه و با آنان در کار [جنگ] مشورت کن.

چنان‌که از آیه شریفه استفاده می‌شود، یکی از عوامل اساسی گسترش دعوت رسول خدا ﷺ و گرایش معجزه‌آسای مردم به آن حضرت و پذیرش اسلام، نرم‌خویی آن حضرت و مهر و عطوفتی بود که خداوند در دل نازنین آن حضرت قرار داده بود. وجود این ویژگی، هم موجب گرایش گسترده مردم به آن حضرت و هم عشق و محبت شدید آنان و پافشاری‌شان در پیروی از رسول خدا ﷺ گردیده بود.

حالت دیگری که به دل و قلب نسبت داده شده و از خواص فطری آن برشمرده شده است، حالت ترس و خوف است. ما در جای خود گفته‌ایم که وجود همه حالات انسان و از جمله ترس در جای خود مطلوب و دارای اثر مثبت است. گرچه در روان‌شناسی به طور مطلق ترس نکوهش می‌شود و حالاتی همچون ترس، حیا و خجلت بد و نشانه ضعف قلمداد می‌گردند، اما از دیدگاه اسلام همه حالات وجود انسان، از جمله ترس، حیا و خجلت، اگر بجا مصرف شوند، مطلوب می‌باشند و ترس از خطرهای جدی و از جمله ترس از خدا، که به معنای ترس از عقوبت گناهان است، مطلوب و لازم است. از

می‌برند. شاید در آغاز به حقایق و معارف اصیل اعتراف و یقین داشته باشند، اما به تدریج تحت تأثیر القائات و وسوسه‌های شیطانی در آنها تشکیک می‌کنند و به جایی می‌رسند که هیچ امری را یقینی و قطعی و ثابت نمی‌دانند. این حالت تزلزل و تشکیک در امور یقینی و قطعی، حالتی غیرطبیعی و ناشی از خروج از مدار فطرت و به تعبیر دیگر، خروج از انسانیت است. امیرمؤمنان علیه السلام درباره این گروه، که از مدار انسانیت خارج گشته و خصلت‌های حیوانی بر دلشان سایه افکنده است، می‌فرماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ وَذَلِكَ مِثْلُ الْأَحْيَاءِ»؛^(۲) پس چنین کسی سیمای انسانی، ولی دلی حیوانی دارد، نه راه هدایت را شناسد که در آن گام نهد و نه در گمراهی را داند که آن را ببرند. پس او مرده‌ای است در بین زندگان.

قساوت مانع گریستن از خوف خدا

در ادامه مناجات، حضرت از چشمی که از خوف خدا گریان نمی‌گردد، شکایت دارند و می‌فرمایند: «و عیناً عن البكاء من خوفك جامدة والی ما یسرّها طامحة»؛ خدایا، به تو شکایت می‌کنم از چشمی که از خوف تو اشک نمی‌بارد و به آنچه خرسندش سازد میل دارد.

وقتی قساوت دل را فراگرفت و بر قلب انسان مهر زده شد، آثارش در بدن و بخصوص در چشم انسان ظاهر می‌گردد. خشکی چشم و عدم گریه از خوف خدا اثر و نشانه قساوت دل است. دلی که جولانگاه شیطان گردد و هواهای نفسانی آن را احاطه کنند، از بیم عذاب‌های الهی نمی‌گرید و متأثر نمی‌شود، اما به شدت تحت تأثیر صحنه‌ها و منظره‌های لذت‌بخش و شهوت‌برانگیز قرار می‌گیرد و

بدان‌ها گردن می‌نهند. اما کسانی که دلشان مریض است و با وسوسه‌های شیطانی آلوده شده، در برابر دلایل محکم و قطعی تسلیم نمی‌گردند و حتی اگر برهانی که نتیجه‌ای بدیهی و خدشه‌ناپذیر از آن به دست آید بر آنها اقامه گردد، نمی‌پذیرند و در حالت تردید و دودلی باقی می‌مانند. به تعبیر قرآن «ریب» و شک از دلشان برطرف نمی‌گردد: «إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ» (توبه: ۴۵)؛ همانا کسانی از تو رخصت می‌خواهند که به خدا و روز واپسین ایمان ندارند و دل‌هاشان به شک آلوده است، پس در شک خویش دودل و سرگردان‌اند.

انسان‌هایی که شیطان دلشان را با وسواس درآمیخته است، به هیچ کس و هیچ چیز اعتماد ندارند و پیوسته در حالت دودلی و اضطراب به سر می‌برند و دلشان سکونت و آرامش نمی‌یابد. از جمله وسوسه‌های شیطانی، وسواسی است که برخی به ظاهر متدینان در مقام عمل به احکام دین و از جمله احکام طهارات بدان مبتلی می‌گردند و برای تطهیر بدن، که نجس شده، با وجود آنکه همه فقها گفته‌اند با دو مرتبه شستن بدن تطهیر می‌گردد، گاهی فرد وسواسی صدفبار محل نجاست را می‌شوید و باز می‌گوید: شسته نشد! هر قدر دست خود را در آب گُر فرو می‌برد باز مطمئن نمی‌گردد که پاک شده! در دورانی که ما در مدرسه به سر می‌بردیم، شخص فاضلی گرفتار وسواس بود. او به هنگام نماز صبح، یخ حوض مدرسه را می‌شکست تا وضو بگیرد و تا نزدیک طلوع آفتاب وضوی او به طول می‌انجامید و به زحمت نمازش را در وقت می‌خواند. برخی افراد نیز گرفتار وسواس فکری هستند، چنان‌که اشاره کردیم، در برابر برهان و دلیل قطعی تسلیم نمی‌گردند و همواره در حالت تردید و شک به سر

ضرورت تقارن استمداد از خدا با تلاش در دوری از

گناه

در فرازهای پیشین مناجات، حضرت از نفس امّاره، شیطان، قلب سخت و قساوت زده و نیز چشم خشک شده که از خوف خدا نمی‌گرید شکایت می‌کنند و از خداوند درخواست می‌کنند که ایشان را از آنها حفظ کند. طبیعی است چنین درخواستی وقتی صادقانه و واقعی است که با تلاش و کوشش انسان نیز همراه گردد. انسان باید در دوری از شیطان و حفظ دل خویش از هوای نفس بکوشد و آن‌گاه از خداوند استمداد جوید که در این راه او را یاری کند و ساحت او را از گناه و نافرمانی خود حفظ کند. در غیر این صورت، درخواست او از خداوند غیرواقعی، غیرجدی و به شوخی با خداوند می‌ماند. مثل کسی که دست خویش را روی آتش می‌گیرد و از خداوند می‌خواهد که دستش را حفظ کند که آن رفتار و آن درخواست موجب خنده دیگران خواهد شد. آنها خواهند گفت که اگر می‌خواهی دستت نسوزد، آن را از آتش دور کن. خاصیت آتش سوزاندن است. تو اگر می‌خواهی که دستت نسوزد، آن را درون آتش مبر. اگر واقعاً انسان از اینکه چشم و دلش معیوب است و هوای نفس بر او غالب گردیده و شیطان بر او مسلط گشته ناراحت است، باید در حد توان خود بکوشد و در انجام آنچه از او برمی‌آید کوتاهی نکند؛ آن‌گاه از خداوند درخواست کمک کند، نه اینکه بر گناه اصرار ورزد و در رهایی خویش از شر هوای نفس و شیطان نکوشد و صرفاً با زبان از خداوند درخواست کند که او را از گناه و شیطان حفظ کند که این درخواست غیرواقعی، که سودی در رفتار انسان ندارد، بر اساس برخی روایات به مثابه به سخره گرفتن و استهزای خداوند است. لاقلاً انسان باید بکوشد که در حال دعا،

خیره خیره به آنها نگاه می‌کند و چشم از آنها برنمی‌دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ»؛^(۳) چشم‌ها از ریزش اشک خشک نمی‌گردند، مگر به جهت قساوت دل‌ها، و دل‌ها قساوت زده نمی‌شوند مگر به جهت فراوان گشتن گناهان.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَالْإِضْرَافُ عَلَى الذَّنْبِ»؛^(۴) از نشانه‌های شقاوت خشکی چشم، قساوت دل، حرص و طمع زیاد در فراهم آوردن دنیا و پافشاری بر گناه است.

ریزش اشک از چشم امری طبیعی است. از این‌رو، وقتی مادر فرزندش را ناراحت می‌بیند و یا هنگامی که از او جدا می‌شود می‌گرید و همچنین در فراق دوست اشک از چشمان انسان جاری می‌گردد. مهم‌تر آنکه قلب سالم، فطری و خاضع در برابر خداوند نرم است و در مقام مناجات و عبادت خدا و به جهت ترس از عذاب‌های الهی می‌گرید و نیز وقتی حقیقت را می‌شناسد از شوق و لذت به وجد می‌آید و در نتیجه اشک شوق از چشم جاری می‌گردد.

چنان‌که خداوند در وصف گروهی از نصاری، که پاک‌نهاد و تشنه حق بودند و زمینه ایمان در آنها وجود داشت، می‌فرماید که وقتی به آیات الهی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده آگاه می‌شوند از شوق اشک می‌ریزند: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْ الرُّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ (مانده: ۸۳)؛ و چون آنچه را بر پیامبر فرو آمده بشنوند می‌بینی که دیدگان‌شان از آنچه از حق شناخته‌اند اشک می‌بارد، می‌گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم. پس [نام] ما را با گواهی دهندگان [به حق، یعنی با نام دیگر مؤمنان] بنویس.

عَزَّ وَ جَلَّ»؛^(۵) یعنی هیچ توانی برای ما از اینکه معصیت خدا را نکنیم جز کمک و امداد الهی نیست و هیچ نیرویی برای انجام طاعت خدا جز به توفیق او نداریم.

درخواست‌های امام سجاده علیه السلام از خداوند

در پایان مناجات، حضرت می‌فرمایند: «فاسئلك ببلاغه حکمتک و نفاذ مشیتک أن لاتجعلنی لغیر جودک متعزّضا ولا تصیرنی للفتن غرضا وکن لی علی الأعداء ناصراً وعلی المخازی والعیوب ساتراً و من البلاء واقیاً و عن المعاصی عاصماً برأفتک و رحمتک یا أرحم الراحمین»؛ پس از تو مسئلت دارم که به حکمت بالغه و نفوذ مشیت چنان کنی که جز به بخشش تو به هیچ چیز روی نیاورم. و از تو تمنا دارم که مرا هدف فتنه‌ها قرار ندهی و بر دشمنان پیروزم گردانی و بر رسوایی‌ها و عیب‌هایم پرده افکنی و از بلا نگهداری و از گناهان حفظ کنی؛ به مهر و رحمت ای مهربان‌ترین مهربانان.

حضرت در این فراز به واسطه حکمت بالغه و مشیت نافذ خداوند، درخواست‌های خود را از خداوند مطرح می‌کنند. پیش از بررسی درخواست‌های آن حضرت، تذکر این نکته بایسته است که همه کارهای خداوند مبتنی بر حکمت کامل است و خداوند خواست خود را با حکمت کامل و نافذ به اجرا می‌گذارد. همچنین مشیت الهی در سراسر هستی جاری و نافذ است و کاری جز از طریق مشیت الهی انجام نمی‌پذیرد. حتی انسان که فاعل مختار است به جز از طریق اسبابی که خداوند در اختیار او نهاده کاری از پیش نمی‌برد و همه اسبابی که در اختیار انسان هستند، نظیر فهم، اراده، سلامتی، آب و هوا همگی مجاری مشیت الهی هستند تا انسان کار شایسته و نیک را اراده کند و انجام دهد و اگر آن اسباب فراهم نبودند، انسان

خود را از هوای نفس حفظ کند و شیطان را از حریم دل خویش دور سازد.

پس دعای انسان نباید صرف لقلقه زبان باشد و در کنار آن انسان باید در راستای عملی شدن درخواست خود از خداوند بکوشد. البته در مواردی انسان کاملاً خود را ناتوان و عاجز می‌بیند و به جهت اینکه دشمن و شیطان بسیار قوی است، یا حیل‌های او مؤثر و قوی است و یا غرایز و شهوات نفسانی به حد طغیان رسیده‌اند و یا شرایط اجتماعی به گونه‌ای است که مقاومت در برابر آنها سخت می‌باشد، احساس عجز می‌کند و راهی جز درخواست از خدا ندارد و کاری نیز از او ساخته نیست. به هر حال، انسان باید بر این باور باشد که کاری جز با اراده و مشیت خداوند انجام نمی‌پذیرد. از این رو، حضرت فرمودند: «الهی لا حول لی و لا قوة إلا بقدرتک و لا نجاه لی من مکاره الدنيا إلا بعصمتک»؛ خدایا، مرا نیرو و قدرتی جز به توانایی تو نیست و راه نجاتی از ناگواری‌های دنیا جز به حفظ و نگهداری تو ندارم.

خدایا، خطرهای سهمگین و ویرانگر نفس امّاره، شیطان و قساوت قلب در برابرم قرار گرفته‌اند و جز با عنایت و یاری تو نمی‌توانم بر آنها فایق آیم. پس ای خدای بزرگ، به من اراده و همت بلند عنایت کن و بر توان و نیرویم بیفزای و یاری‌ام کن که در مصاف با شیطان و نفس امّاره پیروز و سرافراز گردم و هر آنچه را که موجب دوری من از تو می‌گردد و خشم و غضب تو را برمی‌انگیزاند، به دور افکنم و راه قرب به تو را بجویم و بیویم.

از امام باقر علیه السلام درباره معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» سؤال شد، حضرت فرمود: «مَعْنَاهُ لَا حَوْلَ لَنَا عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ وَلَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ»

هلاک می‌گردد.

۳. بر دشمنان پیروزم گردان: انسان در زندگی با دشمنان فراوانی روبه‌رو می‌گردد. دشمنان بیرونی و درونی که هر یک به سهم خود گرفتاری‌ها و خطراتی را برای انسان فراهم می‌آورند. سخت‌ترین این دشمنان، شیطان است. در نتیجه، سخت‌ترین مبارزه انسان در مصاف با این دشمن قادر انجام می‌گیرد. بنابراین، برای غلبه بر این دشمن خطرناک، انسان باید به خداوند پناه برد و از او بخواهد که او را تحت حمایت خود قرار دهد و دلش را با ایمان به خویش استوار و محکم سازد و در مصاف با شیطان از لطف و عنایت خویش بهره‌مندش گرداند، تا بتواند در این مصاف سرنوشت‌ساز فرجامی سعادت‌مندانه داشته باشد.

۴. بر عیب‌ها و رسوایی‌هایم پرده بپوشان: یکی از صفات و اسمای خداوند ستار بودن است. خداوند عیب‌ها و رسوایی‌های انسان را از چشم دیگران پنهان می‌دارد و وی را در نزد دیگران رسوا نمی‌سازد. بر اساس برخی از روایات، خداوند متعال تا وقتی انسان به آخرین مراحل انحطاط و سقوط نرسیده، عیب‌ها و رسوایی‌هایش را می‌پوشاند که اگر چنین نمی‌کرد، انسان در نزد نزدیکان خویش نیز خوار می‌گشت و همه از او فاصله می‌گرفتند. خداوند چنان بر عیب بنده خطاکارش پرده‌پوشی می‌کند که گویی او به جای بنده خود شرم و حیا می‌کند.

۵. مرا از بلا نگهدار: بلاها و حوادث انسان را فراگرفته‌اند و او را گریزی از بلاها و حوادثی که موجب بیماری، مرگ و اختلال زندگی او می‌شوند نیست. خداوند بر اساس سنت خود مخلوقات و بندگانش را با بلاها و گرفتاری‌هایی مواجه ساخته که از هر سو آنها را

قادر بر انجام کاری از جمله کار نیک نمی‌بود. نکته دیگر آنکه وقتی ما می‌خواهیم کاری را انجام دهیم، به صرف خواستن ما کار انجام نمی‌گیرد و برای عملی شدن خواست ما شرایط فراوانی باید فراهم گردند که بسیاری از آنها از حیطة اراده و خواست ما خارج هستند. اما خواست و مشیت خداوند کامل و نافذ است و متوقف بر شرایط بیرونی نیست و به مجرد آنکه خداوند اراده کند، مراد خداوند تحقق می‌یابد و تحقق مراد و خواست خداوند بر شرایطی که خارج از اراده و مشیت خداوند باشد متوقف نیست. این معنا را خداوند در آیه شریفه این‌گونه بیان می‌کند: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)؛ جز این نیست که کار و فرمان او، چون چیزی را بخواهد، این است که گویدش: باش، پس می‌باشد.

اما درخواست‌های حضرت از خداوند:

۱. ما را جز در معرض جود و احسانت درنیآوری: یعنی خدایا به من توفیق بده که فقط چشم به جود و احسان تو داشته باشم و سراغ غیر تو نروم. شکی نیست که انسان هرچند لایق فضل و رحمت الهی نباشد، اما پیوسته به بخشش و رحمت الهی نیازمند است و در هر حال از رحمت الهی بهره‌مند است. در مناجات شعبانیه امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إلهی، إن كنت غیر مستأهل لرحمتک فأنت أهل أن تجود علیّ بفضل سعتك»؛^(۶) خدایا، اگر من شایسته رحمت و بخشش تو نیستم، تو سزاوار و شایسته آن هستی که با فضل بی‌کران و گسترده‌ات بر من ببخشایی.

۲. مرا آماج تیر فتنه‌ها نگردانی: منظور از فتنه‌ها گمراهی‌ها و انحرافات و نیز امتحان و آزمایش و همچنین بلا و عذاب است که از هر سو انسان را فرا گرفته‌اند و اگر انسان دچار غفلت شود و هشیارانه با آنها برخورد نکند

محاصره کرده‌اند و خود نیز آنها را از آن بلاها حفظ می‌کند که اگر پناه امن الهی نمی‌بود، آن بلاها خیلی زود انسان را از پای درمی‌آوردند.

۶. مرا از گناهان حفظ کن: شکی نیست عامل درونی هوای نفس و عوامل بیرونی یعنی ابلیس و شیاطین زمینه طغیان و سرپیچی از فرامین الهی را در انسان فراهم می‌آورند و مقاومت در برابر شیطان در سایه اعتقاد راسخ به خداوند و ایمان به دستورات او و بخصوص در پرتو لطف و عنایت خداوند میسر می‌گردد. اگر خداوند در کارزار سخت و دشوار با شیطان و هواهای نفسانی انسان را یاری نکنند و او را از تیرهای فتنه و وسوسه‌های شیطانی حفظ نکنند، وی نمی‌تواند فرشته هدایت و سعادت را در آغوش کشد و در نتیجه در گرداب هلاکت و نابودی فرو می‌رود و برای همیشه آتش قهر الهی و رسوایی او را در هم می‌شکنند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، باب ۱۳۷، ص ۳۶۸، ح ۸۸
- ۲- نهج البلاغه، خ ۸۷
- ۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۳، باب ۱۳۷، ص ۳۵۴، ح ۶۰
- ۴- محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۶
- ۵- محمدبن علی صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۱
- ۶- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.